**اصلاح و تغییر**

**نواب، حسین**

-2- پیش از این یاد کردیم که از نشانه‏های انحطاط و عقب‏ماندگی یک قوم و یک ملت یکی‏ این است که به عادات و رسوم و آداب و سنن گذشتهء خود پابند نیستند،مهیای تغییر هستند،و امید به اصلاح دارند.وگفتیم با اینکه هر اصلاحی مستلزم تغییر هست هر تغییری باعث اصلاح نمشود.و از این مقدمه چنین نتیجه گرفتیم که در موضوع‏های فرهنگی و ادبی که اساس هستی و شالودهء قومیت ملت‏ ها بر آن استوار است بامید اصلاح بآسانی قائل به تغییر و عوض کردن وضع موجود نمیتوان شد بلکه دو شرط حزم و احتیاط را هموار باید در نظر داشت که وضع آتی که در اثر تغییر پیدا میشود از وضع موجود بدتر نشود،و باز معین کردیم که سر تدنی و دلیل انحطاط ادبیات فارسی را در عصر حاضر در نقائص‏ الفباء عربی و رغبت فوق العادهء دانشجویان ایرانی و اولیاء آنها به تعلیم وتعلم دو سه زبان خارجی و نارسائی‏ برنامه‏های تدریس مخصوصا در قسمت زبان و ادبیات عرب در مدارس ابتدائی و متوسطه نباید جستجو کرد،و گفتیم در جامعه که هرچندی افکار و نظرها متوجه یکی دو امر معین است و در تمام شئون خود همواره دچار تحول و تغییر است آرامشی که لازمهء پیشرفت امور ادبی است موجود نمیشود،مخصوصا در زمانی که میدان برای گفتن و نوشتن بطوریکه برای گوینده و نویسنده، مفید واقع شود و در خواننده و شنونده مؤثر گردد باز نیست.

در این قسمت میخواهیم بحث و گفتگو کنیم و اگر بتوانیم ثابت و مدلل نمائیم که موجب‏ و سبب هرگونه پیشرفت در امور اجتماعی که زبان و ادبیات هم جزئی از آن محسوب میگردد حس خودپرستی فردی است.غریزه وطن‏پرستی و میهن‏دوستی از خودخواهی منشعب میگردد پس تقویت حسی که موجب غرور و افتخار و احترام افراد است و همچنین تأمین منافع مادی و معنوی آنها در جامعه بطوریکه نه تنها خود شانرا آزاد فرض کنند بلکه اجتماع را هم مال‏ خودشان و از خودشان بدانند در تمام ادوار تاریخ منشاء و سرچشمهء همهء ترقیات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و مظاهر مختلف تمدن اقوام و ملل بوده است.

چرا و چگونه این حس که طبیعی است ضعیف میگردد و چطور و بچه ترتیب میتوان‏ آنرا تقویت نمود اینها مطالبی است که در این قسمت در اطراف آن بحث میشود.

اینکه از ابتدای تاریخ هر حکومتی در هر جا که تأسیس شده هر نوع بقدرت رسیده هرطور متشکل بوده و هدف آن هرچه بوده سعی کرده است بمردم بفهماند دولت از حدود حفظ حقوق‏ فردی و اجتماعی تجاوز نخواهد کرد باین منظور بوده که بمردم بفهمانند میدان برای فعالیت- های شخصی و اجتماعی باز است و هرکس میتواند در دایرهء سودخواهی شخصی و منافع اجتماعی‏ هر نوع فعالیت داشته باشد،تا همه همه چیز را در دسترس خود و محیط را در پیش خود باز یابند و بآینده امیدوار باسند.همهء اینها برای چه؟برای اینکه مردم مأیوس نشوند و از تلاش و کوشش دست نکشند و فعالیت خود شانرا محدود ننمایند،بلکه بوسیلهء،تحریک و تقویت حس خودپرستی افراد که لازمهء هرگونه پیشرفت و ترقی بلکه سر بقاء اجتماع است آنها را بکار و کوشش وادار نمایند.

ز آنکه هر بدبخت خرمن سوخته‏ می نخواهد شمع کس افروخته

زبان و ادبیات هم مثل هر چیز دیگر در اجتماع تابع این قاعدهء کلی و عمومی است وقتی ترقی‏ میکند که اهل فن برای ترقی آن زحمت بکشند و کار کنند.آنها وقتی بکار تشویق میشوند که‏ محیط برای ترقی زبان آماده و مساعد باشد،این آمادگی وقتی است که همانطور که سخن‏ معمولی که در افواه عموم است و وسیلهء تفهیم و تفاهم همگانی محسوب میگردد خریدار دارد برای سخن بلیغ هم مشتری موجود باشد.اگر در روزگار قدیم و عهد عتیق و جدید سلاطین‏ آنرا بعنوان نظم خوب میخریدند و شاعر و سراینده را تشویق میکردند و به او مستمری و حقوق‏ و صله و جایزه میدادند حالا که آن عهد سپری گردیده و آن بازار بسته شده و آن نوع خریدار دیگر موجود نیست در جای دیگر و باسم دیگر برای آن مصرف پیدا شود،مصرف مشروع و آزاد.مثلا در تئاتر و سینما و رادیو و کتاب و مجلات ادبی سخن سرایان طبع‏آزمائی کنند شعر و تصنیف خوب بسرایند و نثر مرغوب بگذارند.مقصودم این است که تقلید را که هم باب‏ روز نیست و هم در آن شاید نتوانند به فصاحت سعدی و بلاغت حافظ برسند کنار بگذارند و خود مخترع و مبتکر سبک جدید باشند،اما نه از ردیف شعر نو که مفهومش این است زیبائی را در کلام فقط گوینده باید درک نماید و مستمع و شنونده حتی برخلاف طبع سلیم مجبور است آنرا قبول نماید،بلکه سبکی که مطلوب و مرغوب عموم واقع گردد.و در ترجمه‏هائی که از کتب‏ غربی‏ها مینمایند و دوبله‏هائی که در سینما میکنند گذشته از معنی و مفهوم که هر مترجمی وظیفه‏ دارد مقصود مؤلف را برساند و آنرا بزبان دیگر بیاورد.در عبارات فارسی که میگذارند سعی‏ کنند در قالب الفاظ فصیح باشد هنرنمائی بکنند تا کلام آنها زیبا باشد و در آنجاها لسان عوام و کلمات بازاری را در غیر مورد و موقع استعمال نکنند و بلاغت کلام را-که همانقدر اهمیت دارد که عمق اندیشه و معنی-رعایت کنند تا خواص هم بتوانند از آن لذت ببرند،عبارات آنها جاویدان بماند و وقتی سبکی مورد پسند خواص و قبول عوام شد همه از آن تقلید نمایند بلکه‏ آنرا تکمیل نمایند.اینکه سینما را مثال زدم برای این است که تئاتر در ایران هنوز در مراحل‏ ابتدائی است بواسطهء اینکه فیلم‏ها هرکدام مملو از افکار غربی است و کثرت بینندگانی که دارد بهترین و مؤثرترین وسیلهء تهذیب زبان است.

محمود و مسعود غزنوی دو پادشاه مقتدر که بر جان و مال مردم تسلط نامحدود داشتند ایرانی نبودند زبان و نژاد آنها ترک بود و بر اقوام فارسی حکومت میکردند،معهذا منوچهری‏ و فرخی و دهها شاعر شیرین سخن دیگر بلکه هرکس طبعی داشت و میتوانست شعری بگوید که‏ لایق عرضه کردن به دربار پادشاه باشد آزادی داشت بهر زبان که میخواهد شاه را مدح نماید و هرچه‏ میخواهد بگوید.از زلف و خال و قد و اندام معشوقهء خود بلکه حالات مختلف نزدیکی کردن با او وصف نماید تا بسر مدح ممدوح برود و آنها زیبائی کلام را درک میکردند و مطالب خارج از مدح را نه تنها اهانتی بخود نمیدانستند بلکه از آن لذت میبردند و بآن صله و جایزه میدادند.

منوچهری در مدح مسعود

صنما بی‏تو دلم هیچ شکیبا نشود وگر امروز شکیبا شد فردا نشود یکدل و یکتا خواهم که بوی جمله مرا و آنکه او چون تو بود یکدل و یکتا نشود تجربت کردم و دانا شدم از کار تو من‏ تا مجرب نشود مردم،دانا نشود ناز چندان کن بر من که کنی صحبت من‏ تا مگر صحبت دیرینه معادا نشود نکشم ناز ترا و ندهم دل بتو من‏ تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود گوئی از دو لب من بوسه تقاضا چه کنی‏ وا مخواهی نبود کو بتقاضا نشود بمدارا دل تو نرم کنم و آخر کار بدرم نرم کنم گر بمدارا نشود

فرخی در مدح محمود

شبی گذاشته‏ام دوش خوش بروی نگار خوشا شبا که مرا دوش بود با رخ یار شبی که اول آن شب سماع بود و نشاط میانه مستی و آخر امید بوس و کنار نه شرم آنکه ز اول بکف نیاید دوست‏ نه بیم آنکه بآخر تباه گردد کار منی بدست من اندر چو مشکبوی گلاب‏ بتی به پیش من اندر چو تازه روی بهار بجعدش اندر سیصدر هزار پیچ وگره‏ بجای هر گره او شکنج و حلقه هزار برابر دوزخ او بداشتم می‏سرخ‏ ز شرم دوزخ او زرد گشت چون دینار چو شب دو بهره گذشت از دو گونه مست شدم‏ یکی ز باده و دیگر ز عشق باده‏گسار نشان مستی در من پدید بود و بتم‏ همی نمود بچشم سیه نشان خماد چو مست گشتم و لختی دو چشم من بغنود ز خواب کرد مرا ماهروی من بیدار بنرم نرم همی گفت روز روشن شد اگر بخسبی ترسم که بگذرد گه بار بشادکامی شب را گذاشتی برخیز بخدمت ملک شرق روز را بگذار

اگر در آن دوره شعرا به عالیترین مرتبه قدرت و ثروت دسترس نداشتند و یاد داشتند و آزادی نداشتند-و دایرهء سخن سرائی آنها محدود بود به مدیحه‏سرائی صرف و تملق و مداهنهء بیجا و شرح فتوحات بلکه قتل و غارت و مظالم آن پادشاهان و همه را از دلاوری و لشکرکشی‏ و آدم‏کشی آنها ستایش کردن-گفتار آنها هر قدر فصیح بود دهن‏بدهن نمیگشت و از این نسل بآن‏ نسل نمیرسید و بسا بود که سخن آنها باقی نمی‏ماند و امروزه بدست ما نمیرسید.

در مغرب زمین که سخن ترقی کرده است هر نوع سخن در محیط مخصوص خودش بوده سخن‏ فصیح آنها یا خطابه‏های سیاسی است که آنرا در احزاب و پارلمان و اجتماعات و میهمانی‏ها و رادیو در مواقع معین و رسمی و بعناوین مختلف برحسب ضرورت باقتضای موقع برای پیشرفت‏ عقیده و نظریه و یا صحیح شمردن اعمال گذشتهء خود ایراد میکنند.در این نوع مجالس که‏ میدان تضاد افکار و اختلاف عقیده و تصادم منافع است و هرکس امری را از نظر پیشرفت مقصود و منظور خود می‏سنجد و قضاوت میکند.کرسی خطابه در دسترس همه واقع میگردد وبرای بیان‏ مقصود آزادی موجود است.طرفین نسبت بگفتار یکدیگر تساهل نشان میدهند.کسی نمیرنجد که چرا فلان مطابق عقیده و سلیقهء من حرف نزده است و برخلاف آن استدلال نموده،سعی‏ میکنند گفتار را با گفتار پاسخ بدهند و بوسیلهء منطق محکم و قدرت بیان و قوت استدلال انجام‏ عبارات و بلاغت کلام در شنونده تأثیر کنند و حرف حریف را از سکه بیندازند و نظر خود را بکرسی بنشانند.

و یا دفاعیات قضائی است که در محاکمه‏های بزرگ وکلا ایراد میکنند.در صحنهء محکمه برای دفاع آزادی کامل موجود است سخنگو حق دارد هرچه میخواهد و هرطور میخواهد و در هر مدت که میخواهد برای دفاع از خودبگوید.هنوز پس از قرنها نه فقط مردم یونان و رم بلکه‏ ما هم در ایران دفاعیات سیسروود مستن را میخوانیم و از آن لذت میبریم.

و یا منابر کلیساست.روزهای یکشنبه کلیسا جای وعظ و خطابه است مردم مسیحی از هر دسته‏ و طبقه غنی و فقیر آمر و مأمور بزرگ و کوچک پیر و جوان به کلیسا میروند و به خطبهء کشیش گوش‏ میدهند واعظ مطلبی را که بامور مذهبی بستگی دارد پیش میکشد و در آن موضوع به تناسب‏ معلومات خود سخن میگوید.

و یا بالاخره کتب و تألیفات ادبی است که از سطح نوشته‏های معمولی تجاوز میکند و قابل‏ این است که عموم مطالعه کنند و همیشه باقی بماند.در آن نویسنده سعی کرده است که همانطور که معنی و مفهوم جالب است کلام وعبارت هم زیبا باشد و ضمن جمله‏بندیها و صحنه‏سازیها که‏ به تناسب موضوع و حکایت در هر مورد مینماید مطالب اجتماعی و اخلاقی و فلسفی و ادبی را هم‏ بزبانی که عوام بفهمند و خواص عمق آنرا درک کنند واستفاده نمایند و لذت ببرند بگنجاند، که اگر خود داستان برای عوام جاذب است چیزی هم از آن بیشتر داشته باشد که مورد توجه‏ خواص واقع گردد.

در سال 431 قبل از میلاد پریکلس سیاستمدار معروف آتنی که بعدها قرنی که در او بوده‏ باسم قرن پیکلس معروف شد و تن هرگز بآن درجه از کمال و ترقی نه پیش از او و نه بعد از او نرسید.

پس از انقضاء سال اول جنگ با اسپارتیها در مراسم تشییع رسمی برای سربازان چنین گفته است: «...این‏ها برای شهری مردند که برایشان عزیز و گرامی بود.شهری که خود آنها قسمتی‏ از آن بودند و آنرا از دل و جان دوست داشتند.عشق و علاقهء آنها برای این بود که کمال مطلوب‏ خودشانرا که زندگی آنها بآن پیوستگی داشت در آن میدیدند.ما در اینجا طرز حکومتی‏ داریم که آنرا از همسایگان خود اقتباس نکرده‏ایم از قوانین جای دیگر تقلید ننموده‏ایم خودمان‏ آنرا ابتکار و اختراع کردیم.به طرز حکومت ما دموکراسی میگویند برای اینکه توسط عدهء کثیری رهبری و اداره میشود نه عدهء محدود.

در اختلافات خصوصی بین خودمان قانون تساوی حقوق را برای همه تأمین میکند.اما در اجتماع ما برای فرد ارزش و احترام زیاد قائل هستیم.آنهم نه از جهت وضع سیاسی او بلکه‏ به تناسب مهارتی که هرکس در کار معینی از خود بروز داده است.محققا آنکه دستش از مال‏ دنیا تهی است و میتواند خدمتی بنماید در شهر ما بواسطهء بی‏بضاعتی گم‏نام و از انجام خدمت‏ محروم نمیماند.ما کارهای اجتماعی خود را طوری اداره میکنیم که لایق و شایستهء یک انسان آزاد باشد.وقتی برای امور خصوصی دور هم جمع میشویم به یکدیگر توهین و اهانت نمی‏کنیم اما در امور اجتماعی هرگز از حدود خودمان تجاوز نمی‏کنیم.برای اینکه هرکدام از ما در عین‏ حال که مطیع قانون هستیم از مأموری هم که اجراء قوانین وظیفهء اوست اطاعت میکنیم. زیباپرستی ما را مسرف و متلف بار نیاورده و عشق به دانائی ما را نرم و سست نکرده است. مال و ثروت را بمصرف انجام کار میرسانیم و کمتر صرف خودستائی میکنیم.

اگر فقیر و محتاجی را بکاری بگماریم موجب شرمساری نمیدانیم بلکه رسوائی بزرگ‏ این را میدانیم که در شهر ما بوسیلهء کار فقرا نتوانند از فقر و احتیاج بیرون بیایند.

مردم ما ثابت کرده‏اند که عین حال که عقب امور شخصی خود میروند هرکس از عهدهء وظایف اجتماعی خود هم کاملا برمیآید.آنها که بکار مشغولند معلومات کافی را جمع بحکومت‏ خودشان دارند برای چه؟برای اینکه وقتی که فردی در امور حکومت دخالت ننماید ما او را بجای اینکه ستایش کنیم که سرش بکار خودش مشغول است بی‏مصرف میدانیم...»

ملاحظه میشود که چگونه در ضمن این نطق پریکلس سعی کرده است غرور و افتخار و احترام‏ افراد و بوسیلهء آن حس خودپرستی آنها را تحریک و اقناع کرده باشد.گذشته از اینکه این‏ نطق که 2397سال پیش ایراد گردیده امروز هم بهترین تعریف برای دموکراسی است.

دین اسلام چطور انتشار پیدا کرد و بمدت مختصری نیمی از بسیط زمین را فرا گرفت برای‏ این بود که هرجا پای مسلمانان میرسید اول کاری که میکردند در آنجا مسجدی میساختند و در آن‏ مسجد منبری بود و برفراز آن منبر از شخص خلیفه گرفته تا کوچکترین نمایندهء او به فصیح- ترین و بلیغ‏ترین بیان مردم را مخاطب قرار میدادند و با حرف آنها را بکاری که میخواستند و امیداشتند.با اینکه جهاد بر هر فرد مسلمان فرض بود و مردم لشگری از بیت المال مستمری‏ میگرفتند سعی میکردند در اثر تلقینی که بآنها میشود با رضای کامل و از روی میل بمیدان جنگ‏ بروند.علی علیه السّلام از فراز منبر کوفه مردم را مخاطب قرار داده میفرمود: ایها الناس ان الموت لا یفوته المقیم،و لا لعجزة الهارب،لیس علی الموت محید و لا محیص من لم یقتل مات‏ ان افضل الموت القتل،و الذی نفس علی بیده لالف ضربة تألیف اهون من موته الواحد علی الفراش.

ای مردم هیچکس از مرگ رهائی ندارد،آنکس که کشته نشود هم بمیرد پس بهترین نوع‏ مرگ کشته شدن است،بخدائی که جان علی در دست اوست هزار زخم تیر بر من هموارتر است‏ از موت واحد بر فراش.

ای برادر تو همین اندیشهء ما بقی استخوان و ریشهء گر بود اندیشه‏ات گل گلشنی‏ و ربود خاری تو هیمهء گلخنی

زبان و ادبیات وسیلهء تفهیم و تفاهم مردم با یکدیگر است.تفهیم و تفاهم پیدا کردن‏ با دیگران شرط اولش این است که حواس جمع،درون صافی،قلب باز،ذهن بیدار و سینه از حقدو کینه خالی باشد که این جمله موجب آرامش خاطر و سکون باطن است.تازه غور کلام هر کس متناسب است با موضوعی که در آن حرف میزند و یا کتابت میکند و معلوماتی که در آن‏ موضوع دارد و مهارتی که با اکتسابی و یا خدادادی در بیان مطلب کسب کرده.مستمع نیز باید همین شرایط را داشته باشد تا سخنگو بتواند متناسب با موقع و زمان حرفش را بگوید و کلامش را در قالب بلاغت بگنجاند و شنونده درک نماید و الا بقول سعدی:

فهم سخن چون نکند مستمع‏ قوت طبع از متکلم مجوی‏ فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی گوی.

همین تفهیم و تفاهم هم که بوسیلهء زبان میشود نه چنان است که تصور کنیم بین اقوام و ملل‏ مختلف در شرق و غرب یکسان است و تفاوت تنها را در اختلاف زبان.من در ادبیات فرنگی یاد ندارم‏ که دیده باشم شاعر و خطیب و نویسنده پادشاهی را حتی در آن عصر که سلطنت در اروپا در همه‏جا مورثی و معمول بود مدح گفته باشد باین امید که از او جایزه و صله بستاند.اصلا در ادبیات‏ فرنگی چیزی بعنوان قصیده و تغزل یا مشابه آن موجود نیست.در ایران قبل از اسلام هم معمول نبوده،این عادت عرب بدوی بود که هرجا مال و مقامی میدید مدح و ستایشی میگفت که چیزی‏ بستاند و پس از غلبه اعراب و رواج دین اسلام در ایران معمول شد.

در مواقع رسمی در کلیسا و همچنین در صحنهء تئاتر و نمایش‏خانه‏ها کشیشان و نویسندگان‏ گاهی در حضور سلاطین و پادشاهان خطبه گفته و نمایش داده‏اند اما آن خطبه‏ها بدون اینکه‏ یک کلمه مبنی بر تعریف و توصیف و حتی تشکر از حضور پادشاه در آن مجلس داشته باشد مبنی بر حکمت است در بی‏ثباتی دنیا و بی‏دوامی قدرت و نکوهش ظلم و استبداد و گرایش به عدل و داد است.خطابه‏های بوسوسه و نمایش‏های ولتر که در عصر لوئی چهاردهم و پانزدهم میزیسته‏اند و در حضور آن دو پادشاه منبر رفته و یا نمایش داده‏اند همه موجود است و دلیل برمدعاست.مقصودم این‏ است که اصلاح زبان تنها باین نیست که در مکالمه و مکاتبه قواعد آنرا کاملا رعایت و سعی کنیم‏ بفصاحت سعدی و بلاغت حافظ صحبت کنیم و چیز بنویسیم.صحبت کنیم که چه بگوئیم؟بنویسیم‏ که چه بنویسیم؟اگر برای تفهیم و تفاهم معمولی در محاورات است که در هیچ زبانی معمول‏ نیست ادبی صحبت کنند گفتن چیز دیگر است و نوشتن چیز دیگر.بلکه اگر کسی پیدا شود که ادبی صحبت کند موجب خنده سایرین میشود.اگر برای نویسندگی و خطابه در موضوع‏های سیاسی و اجتماعی و فلسفی و مذهبی است اول باید خودمان و اجتماع خودمان‏ را اصلاح کنیم بعد زبانرا.این اصلاح وقتی میشود که حس خودپرستی فردی را تقویت‏ کنیم نه تضعیف.سعی کنیم که غریزهء غرور و افتخار و احترام را در افراد بیدار نمائیم و این‏ تنها باین ترتیب میشود که جامعه در عین حال که منافع مادی افراد را تأمین میکند که از آنراه ارتزاق میکنند آزادی آنها را هم تأمین نماید تا هدف عموم زیست کردن و خوب زیست‏ کردن نباشد خواص چیزی هم فوق آن بخواهند.برای مال ومقام ارزش فوق العاده که آنرا فوق‏ هر چیز دیگر حتی دانش و معلومات بگذارند قائل نباشند چیزهای دیگر در دنیا هست که ارزش‏ آن مال و مقام بیشتر است.جلال الدین رومی و چنگیز هر دو در یک عصر زندگانی میکردند یکی بر بسیط زمین سلطنت یافت و فرزندانش تا نسل‏ها حکومت کردند و دیگری از خود یک‏ کتاب یادگار گذاشت حال که قرون و اعصار پشت سر آنها واقع گردیده نه تنها ما که ایرانی هستیم‏ بلکه مردم دنیا کدام یک از آنها را بزرگتر میدانند؟این خودخواهی و خودپرستی سیره جاهلیت و دلیل توحش است و از قوم عرب سرایت کرده‏ که برای نفع کوچک و بزرگ صدها شعر میسرودند و یک کاروان شتر میدادند اما تحمل هجا را نداشتند و برای یک بیت هجو غالبا همدیگر را می‏کشتند.

شنیدم که اعشی بشهر یمن شد سوی هوذة بن علی الیمانی‏ بر او خواند شعری بالفاظ تازی‏ بشیرین معانی و شیرین زبانی‏ یکی کاروان اشتر گشن دادش‏ هر اشتربان کهی از کلانی‏ شنیدم که سوی خصیب ملک شد بمدحتگری بو نواس بن هانی‏ بیکساعت او را هم دهانش بیا کند بیا قوت و بیجاده و بهرمانی‏ علی بن ابراهیم از شهر موصل‏ بیامد ببغداد در شعرخوانی‏ بدادش همانگه رشید خلیفه‏ بواصل دو سه بدره از زرکانی‏ سوی تاج عمرانیان هم بدینسان‏ بیامد منوچهری دامغانی